**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020308**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

حالا قبل از این که من روایت‌های بعدی را بخوانم یک بحثی را بعضی از دوستان سؤال کردند من خواستم یک توضیحی در مورد این سؤال دوستان بدهم، بعضی دوستان سؤال کردند که این مطلبی که شما می‌گویید که شرطی نافذ هست که، این بحث نفوذ شرط آیا با این بحث که حکم شرعی، شرط ما اگر مخالف حکم شرعی باشد نافذ نیست، اگر مخالف حق شرعی باشد نافذ است، آیا این را می‌توانیم به این تعبیر بیان کنیم؟ پاسخ مطلب این است که این مطلب درست است، همینجور است، یعنی در واقع عملاً عرض ما همین هست که یک موقعی آن قاعدۀ شرعی که ما به وسیلۀ شرط آن قاعده را کنار می‌گذاریم حکم است او شرط نمی‌تواند آن را کنار بزند ولی اگر حق باشد می‌تواند کنار بگذارد. ولی اصل قضیه این است حالا توضیح می‌دهم که تشخیص حق و حکم، با همین ضابطه‌هایی که ما می‌گوییم تشخی حق و حکم است. تشخیص حق و حکم غیر از این ضابطه‌ها چیز دیگری نیست، اینجور نیست که یک قانونی داشته باشیم فلان چیز حق است، فلان چیز حکم است. توضیح ذلک این که ببینید حق و حکم عمدۀ تفاوتشان در جهات مختلف هست ولی عمده تفاوتی که به ما نحن فیه مرتبط هست آن این است که حق قابل اسقاط است و حکم قابل اسقاط نیست. چرا حق قابل اسقاط هست و حکم قابل اسقاط نیست؟ به دلیل این که حق در واقع چیزی هست که وابستۀ به ارادۀ آن مکلف هست، شارع مقدس به جهت این که ارادۀ مکلف را محترم شمرده چیزی را برایش جعل کرده، خب اگر اراده نکند، نخواهد آن را اراده کند، طبیعتاً باید ساقط بشود دیگر و حکم وابسته به آن نیست. در واقع این بازگشت به همین عرض ما بود که ما می‌گفتیم که گاهی اوقات مناط آن حکم شرعی مناطی هست که لولا الشرط وجود دارد، با شرط دیگر آن مناط وجود ندارد. حق این که من لازم باشد فلان کار را انجام بدهم به جهت این هست که آن آقایی که من له الحق راضی نشده به خلاف آن، خب من وقتی راضی نشده به خلاف آن باید بر خلاف من له الحق انجام ندهم. ولی اگر من له الحق حق خودش را اعمال کند، یعنی اعمال حق یک چیزش این است که به اسقاط حق است، حالا مثال بزنم، ببینید ما مثلاً یک معامله می‌کنیم، معامله می‌کنیم شرط می‌کنیم که من بتوانم من که فروشنده هستم تا یک مدت بتوانم از این مالی که به شما دادم استفاده کنم، حق استفادۀ آن را تا یک مدتی بر او قرار می‌دهم. من چرا نمی‌توانستم؟ اگر این شرط را نمی‌کردم نمی‌توانستم در این مال تصرف کنم، چرا نمی‌توانستم در این مال تصرف کنم؟ چون مال غیر است، مال غیر را که نمی‌شود درش تصرف کرد. ولی خب اگر خود آن غیر آمد حق استفاده از این مال را به من واگذار کرد، خب من می‌توانم درش تصرف کنم. حالا آن حق استفاده از غیر را که به من واگذار می‌کند یک موقعی به صورت موقتی، یعنی بدون شرط و امثال اینها واگذار می‌کند همینجوری می‌گوید شما می‌توانید از این مال من استفاده کنید که هر زمان هم خواست بتواند برگردد. یک موقعی هست نه شرط می‌کند بر علیه خودش، یعنی یک نحو در واقع حق من در مورد ملک این هست که بتوانم اختیار من را در مورد ملک به دیگری واگذار کنم، این جزء حقوق الناس مسلطون علی اموالهم یک مقداری از سلطۀ انسان بر مالش این هست که بتواند این سلطه‌اش را در ضمن یک حق به دیگری واگذار کند این قسمتی از الناس مسلطون، یعنی اطلاق، بحث الناس مسلطون علی اموالهم عرض کردم روایت نیست یک امر عقلایی است، این امر عقلایی اقتضاء می‌کند که من بتوانم آن چیزی را که ملک خودم هست اختیارات آن را هم به دیگری واگذار کنم، همچنان که می‌توانستم کلش را به دیگری واگذار کنم می‌توانستم اختیاراتش را هم به دیگری واگذار کنم. خب این یعنی چی؟ یعنی این که من با شرط می‌توانم کاری بکنم که مناط حرمت اصلاً بپرد، مناط حرمت این بود که من بدون اجازۀ مالک، بدون احترام گذاشتن به مال، یعنی قاعدۀ احترام اموال را زیر سؤال برده باشم، شرط این قاعدۀ احترام اموال را زیر سؤال نمی‌برد، من برای چی من مشروطٌ له می‌توانم در این مال تصرف کنم؟ آیا قاعدۀ احترام اموال لطمه خورده؟ نه چون خود من مالک این اختیار را در اختیار من گذاشته من می‌توانم درش تصرف کنم.

**شاگرد:** یعنی ورود می‌شود بر مال؟

**استاد:** بله ورود است، دقیقاً ورود است. یعنی اختیار، یعنی آن نسبت به مناطی که وجود دارد، مناط لولا الشرط است. شرط سبب می‌شود که اصلاً مناط وجود نداشته باشد بر حکم. شرط عرض کردم اصل بحث ما همین بود که شرط تزاحم نمی‌کند، ورود می‌کند، شرط باید به گونه‌ای باشد که رابطۀ شرط با آن حقی که لو لا الشرط هست جنبۀ ورود داشته باشد نه جنبۀ تزاحم، شرط صلاحیت تزاحم ندارد. این دقیقاً همان ورودی هست که ما عرض می‌کردیم که در بحث تزاحم ورود را اینجا برای همین مطرح کردم که فرق این دو تا روشن بشود. حالا تشخیص این که این حق یا حکم است یعنی تشخیص این که مناطش به گونه‌ای هست که بتواند اسقاط بکند با شرط یا مناطش به گونه‌ای نیست که بتواند با شرط اسقاط کند. این دقیقاً همین بحث است یعنی این تعبیر درست است تعبیر درست ولی نکتۀ جدیدی در بحث ما اضافه نمی‌کند، اینجور نیست که ما، بله خوب است این تعبیر خوبی است که ما در واقع می‌گوییم اگر آن حکم شرعی که ما به وسیلۀ آن حکم شرعی با شرط آن حکم شرعی را کنار می‌گذاریم حکم باشد آن را نمی‌شود کنار گذاشت، ولی حق باشد می‌شود کنار گذاشت. می‌شود کنار گذاشت چون حق یعنی ما یسقط بالاسقاط، شرط هم یکی از مسقطات است، به وسیلۀ مسقطات است. بنابراین آن چیز جدیدی این بحث حکم و شرط به بحث ما اضافه نمی‌کند.

یکی از روایت‌هایی که در روایات هست که حق سکنیٰ را می‌تواند طرف با شرط زن برای خودش نگه دارد، خب روایات دارد، طبق قاعده هم عرض کردیم هست. ۳۹۲۰۰، روایت:

«أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ امْرَأَةً وَ يَشْتَرِطُ لَهَا أَنْ لَا يُخْرِجَهَا مِنْ بَلَدِهَا قَالَ يَفِي لَهَا بِذَلِكَ أَوْ قَالَ يَلْزَمُهُ ذَلِكَ.»

روایت ابی العباس بقباق است، صحیحه است.

روایت ۳۹۲۰۲، آن هم صحیحه است: «عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام قَالَ: سُئِلَ وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى مِائَةِ دِينَارٍ عَلَى أَنْ تَخْرُجَ مَعَهُ إِلَى بِلَادِهِ فَإِنْ لَمْ تَخْرُجْ مَعَهُ فَإِنَّ مَهْرَهَا خَمْسُونَ دِينَاراً إِنْ أَبَتْ أَنْ تَخْرُجَ مَعَهُ إِلَى بِلَادِهِ قَالَ فَقَالَ إِنْ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ بِهَا إِلَى بِلَادِ الشِّرْكِ فَلَا شَرْطَ لَهُ عَلَيْهَا فِي ذَلِكَ وَ لَهَا مِائَةُ دِينَارٍ الَّتِي أَصْدَقَهَا إِيَّاهَا وَ إِنْ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ بِهَا إِلَى بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ وَ دَارِ الْإِسْلَامِ فَلَهُ مَا اشْتَرَطَ عَلَيْهَا»

ایشان در این روایت این هست که شرط کرده که اگر من مهر صد دینار، اگر زن نیامد مهر ۵۰ دینار بشود، یعنی مهر کم گذاشته بشود. خب روایت می‌گوید اگر این می‌خواهد به بلاد شرک برود نه آن مرد حق بردنش به بلاد شرک را ندارد. این در واقع حرمت بردن به بلاد شرک است، یعنی مرد حق ندارد زنش را به بلاد شرک ببرد، اصلاً از اوّل یک همچین حقی برای مرد از این روایت استفاده می‌شود که وجود نداشته که بخواهد زن را ببرد به بلاد شرک. این یک چیز زائد بر چیز خواسته شرط کند. اصلاً نمی‌تواند شرط کند که حق داشته باشد زنش را به بلاد شرک ببرد، از اوّل مرد حق ندارد زنش را، این خیلی مهم است، الآن در بحث‌هایی که مثلاً خارج بردن‌های زن‌ها این روایت خیلی مهم است، اگر مرد بخواهد زنش را به خارج ببرد که بلاد شرک هست این همچین حقی ندارد از این روایت این استفاده می‌شود که ذاتاً

**شاگرد:** رضایت ندانستنش چی؟

**استاد:** نه، به اصطلاح

**شاگرد:** می‌خواهد بگویید حق ندارد

**استاد:** نه، چون اصلاً نمی‌تواند ببرد با اختیار او، بدون اختیار او نمی‌تواند ببرد

**شاگرد:** با رضایت که حرام نیست

**استاد:** با رضایت آن یک بحث دیگر است. یعنی در واقع شارع مقدس لو لا رضایت زن یک همچین حقی برای مرد قرار نداده است ذاتاً. بنابراین اگر ازدواج بکنند مرد بخواهد با اجبار بگوید من می‌خواهم شما را به بلاد شرک ببرم حق ندارد.

«إِنْ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ بِهَا إِلَى بِلَادِ الشِّرْكِ فَلَا شَرْطَ لَهُ عَلَيْهَا فِي ذَلِكَ وَ لَهَا مِائَةُ دِينَارٍ الَّتِي أَصْدَقَهَا إِيَّاهَا وَ إِنْ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ بِهَا إِلَى بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ وَ دَارِ الْإِسْلَامِ فَلَهُ مَا اشْتَرَطَ عَلَيْهَا وَ الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ وَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَخْرُجَ بِهَا إِلَى بِلَادِهِ حَتَّى يُؤَدِّيَ إِلَيْهَا صَدَاقَهَا أَوْ تَرْضَى مِنْهُ مِنْ ذَلِكَ بِمَا رَضِيَتْ وَ هُوَ جَائِزٌ لَهُ.»

یعنی یک همچین، این که بتواند، ببینید این بحث این هست که اصلاً نمی‌تواند شرط کند مرد بر علیه زنش که حق داشته باشد او را به بلاد شرک ببرد. این یک همچین شرطی برایش نافذ نیست. اینها چون در واقع زمینۀ انحراف وجود دارد. این بلاد شرک خصوصیت به آن معنا ندارد، به نظر می‌رسد جایی هست که زمینۀ انحراف زن و بچه‌هایش و امثال اینها هست. زن می‌گوید یک همچین حقی را خداوند، در دار الاسلام که بلاد مسلمین و دار اسلام می‌تواند شرط کند ولی اصلاً نمی‌تواند شرط کند که حق داشته باشد او را به بلاد شرک ببرد.

**شاگرد:** اینجا حکم شرعی است در واقع؟

**استاد:** به نظر می‌رسد که این حرام باشد. یعنی در واقع این که می‌گوید المسلمون عند شروطهم این الا شرطا احل حراما، این که این شرط نافذ نبوده ظاهراً مصداق احل حراما است، کأنّ موردی هست که با بردن زن به خارج زن را می‌خواهد کار محرّم، یعنی مجبورش کند به انجام محرم، اینجوری ظاهراً هست. اینها یک اموری هست که تناسبات حکم و موضوع در فهم این که این کجای قاعده هست و امثال اینها دخالت دارد، این که فرق گذاشته این که بلاد شرک برود یا بلاد مسلمون برود و در مورد بلاد مسلمین به المسلمون عند شروطهم تمسک کرده در آن یکی به این یکی تمسک نکرده این با توجه به روایت‌های دیگری که می‌گوید ان المسلمین عند شروطهم الا شرط حرم حلالا أو احل حراما داخل در آن چیز فهمیده می‌شود

**شاگرد:** لولا این روایت باز هم همین حکم را می‌کردید؟ یعنی می‌گفتید رفتن زن به بلاد شرک حق مرد نیست؟

**استاد:** لولا این روایت ما نمی‌توانستیم بفهمیم

**شاگرد:** مثل تعرب و اینها نیست

**استاد:** بتوانیم، البته اگر چیزی، نه تعبد به آن معنا نیست.

**شاگرد:** نه تعرب که

**استاد:** نه تعرب بعد الجاهلیة نیست، اصلاً‌ داخل در آن چیزها نیست. یعنی این که شرطی که منشأ بشود محرمی از محرمات انجام بشود، شرط احل حلالا یعنی همین دیگر، یکی از مصادیق روشن شرط احل حلالا اجازه بدهد طرف شراب بخورد. خب آن که نمی‌شود همچین شرطی کرد. این هم در واقع داخل در مصادیق آن است، یعنی این مفهومی که، یعنی بیشتر از آن استفاده نمی‌شود که خروج به بلاد شرکی که منشأ به گناه افتادن، یعنی زمینۀ طبیعی به گناه افتادن زن را فراهم می‌کند، بیشتر از این شاید استفاده نشود. این هم این روایت.

یک بحث باب بعدی هست که من تزوج امرأة و شرط ان بیدها، روایت جمیل بن دراج عن بعض اصحابنا عن احدهما علیهما السلام مضمونش مضمونی بود که قبلاً شبیه‌اش گذشته این است که من آن را دیگر نمی‌خوانم.

باب من تزوج امرأة و شرط ان بیدها الجماع و الطلاق علیه الصداق بطل الشرط، باب ۴۳.

این روایت اوّلش: «مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَضَى عَلِيٌّ علیه السلام فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ أَصْدَقَهَا وَ اشْتَرَطَتْ أَنَّ بِيَدِهَا الْجِمَاعَ وَ الطَّلَاقَ قَالَ خَالَفَتِ السُّنَّةَ وَ وَلَّتِ الْحَقَّ مَنْ لَيْسَ بِأَهْلِهِ قَالَ فَقَضَى [علیه السلام] أَنَّ عَلَى الرَّجُلِ النَّفَقَةَ وَ بِيَدِهِ الْجِمَاعَ وَ الطَّلَاقَ وَ ذَلِكَ السُّنَّةُ.»

که این روایت در فقیه هم وارد شده: «رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَضَى فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ أَصْدَقَتْهُ هِيَ وَ اشْتَرَطَتْ عَلَيْهِ أَنَّ بِيَدِهَا الْجِمَاعَ وَ الطَّلَاقَ قَالَ خَالَفَتِ السُّنَّةَ وَ» ولَّت باید باشد «ولَّت حَقّاً لَيْسَتْ بِأَهْلِهِ فَقَضَى أَنَّ عَلَيْهِ الصَّدَاقَ وَ بِيَدِهِ الْجِمَاعَ وَ الطَّلَاقَ وَ ذَلِكَ السُّنَّةُ»

قبلی که ولَّت بود.

**شاگرد:** آقای غفاری وُلّیت است

**شاگرد:** وُلّیت به ولایت در آوردن است. این باید بگوید به ولایتش در آمده، به ولایت زن در آمده چیزی که حقش نیست.

**شاگرد:** ؟؟؟ ولَّت زده

**استاد:** وُلّیت، وُلّیت کی؟ یعنی بگوییم مثلاً مرد ولایت داده است به زن حقی را که لیست باهله، وُلّیت اینجوری. یعنی ولّ الرجل المرأة حقا لیست باهله بعد آن مجبور شده شده وُلّیت حقا لیست باهله.

«فَقَضَى أَنَّ عَلَيْهِ الصَّدَاقَ وَ بِيَدِهِ الْجِمَاعَ وَ الطَّلَاقَ وَ ذَلِكَ السُّنَّةُ»

خب این شبیه این هم باز در روایت: «ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي امْرَأَةٍ نَكَحَهَا رَجُلٌ فَأَصْدَقَتْهُ الْمَرْأَةُ وَ شَرَطَتْ عَلَيْهِ أَنَّ بِيَدِهَا الْجِمَاعَ وَ الطَّلَاقَ قَالَ خَالَفَ السُّنَّةَ وَ وَلَّى الْحَقَّ مَنْ لَيْسَ أَهْلَهُ وَ قَضَى أَنَّ عَلَى الرَّجُلِ الصَّدَاقَ وَ أَنَّ بِيَدِهِ الْجِمَاعَ وَ الطَّلَاقَ وَ تِلْكَ السُّنَّةُ.»

نمی‌دانم «وَ قَضَى أَنَّ عَلَى الرَّجُلِ الصَّدَاقَ» این مراد چی است؟ ان علیه الصداق، خب مگر شک بوده که صداق، مگر این که اصلاً این که «أَنَّ بِيَدِهِ الْجِمَاعَ وَ الطَّلَاقَ» این را صداق قرار داده بوده، مراد این هست که این هم اصلاً صداقش باشد.

**شاگرد:** تعیینش نیست مقدارش که می‌گوید هر چقدر؟

**استاد:** فقضی علیه الصداق مگر قرار بوده که صداق به گردنش نباشد

**شاگرد:** قصد قطع و هی. فی رجل تزوج امرأة و اصدقته هی

**شاگرد:** مقدارش

**استاد:** نه، سؤالم این هست که، حالا بعداً چیز می‌کنم، شاید یک جور دیگر معنا کنیم. حالا اصل یک بحثی در این روایت هست از این روایت استفاده می‌شود که شرط این که اختیار جماع و طلاق به عهدۀ زن باشد این شرط شرط نافذ نیست. خب این طبق قاعده هم هست، چطور؟ ببینید حکم شرعی شارع که جعل کرده که این مرد هست که اختیار طلاق را دارد این حکم نه به خاطر این که این حکم به خاطر این است که شارع مقدس هم طلاق و هم مباشرت را یک مناطی دارد که این مناط باعث می‌شود که شارع آن را در اختیار مرد قرار بدهد، یعنی در واقع، اصل قضیه چیزی که عقلاءً اینجا هست آن این است که مردی که حالا مثلاً بگوییم زن احساسی است ممکن است خیلی سریع تصمیم بگیرد و شارع حق طلاق برایش نگذاشته، یا بگوییم در جایی که مرد نمی‌تواند زندگی کند دیگر این زندگی عملاً آن زندگی تمام شده است و امثال اینها، تحمل زن نسبت به چیز از مرد بالاتر هست و این شارع مقدس جایی که مرد، خب یک نوع در واقع کم ظرفیتی، به یک معنا می‌خواهم بگویم کم ظرفیتی مرد هست به یک معنا که حق طلاق، از دو جهت هست. هم از جهت این که زن احساسی‌تر هست و نباید بهش حق طلاق داده بشود و از یک جهت دیگر مرد کم ظرفیت‌تر هست و نمی‌تواند در جایی که با زن به توافق نرسیده زندگی را ادامه بدهد و این از این جهت یک نوع امتیاز برای زن هست. ولی هر کدام از اینها باشد که نکات عقلایی هست که در مورد این که شارع مقدس حق طلاق و حق مباشرت را به مرد داده، این در مورد حق مباشرت هم در بعضی روایات هست که می‌گوید فلیتقی الله فی نصفه الآخر آن روایت را توجه بکنید، حالا من دیگر روایتش را نمی‌خوانم، خودتان بروید آن روایتش را ببینید این خودش اقتضاء می‌کند که یک نکاتی وجود دارد که مرد در مقابل چیزهای شهوی کم تحمل‌تر هست تا زن و زن می‌تواند تحمل کند و مرد نمی‌تواند تحمل کند و اینها این نکات نکاتی هست که با شرط کردن و شرط نکردن، شرط درش دخالت ندارد. یعنی نکات عقلایی که این که حق شرط را به عهدۀ مرد گذاشته شده، حق طلاق به عهدۀ مرد گذاشته شده این نکات وجود شرط و عدم وجود شرط در این نکات دخالتی ندارد، یعنی مناط، مناط مطلق هست، این از باب تزاحم باید باشد و شرط تزاحم نمی‌کند، عرض کردم شرط تزاحم نمی‌کند با مناطات مطلقه. مناطی که اینجا هست مناطات مطلقه است، به تناسبات حکم و موضوع و درک عقلایی. این است که لیست باهله می‌خواهد بگوید که این که زن حق طلاق داشته باشد و حق مباشرت داشته باشد این به مصلحت زن نیست. لیست باهله می‌خواهد ناظر به آن مناط حکم است. می‌گوید مناط حکم که شارع مقدس به جهت آن مناط برای زن حق طلاق قرار نداده است، حق مباشرت قرار نداده است این مناط اقتضاء می‌کند، این مناط الآن هم وجود دارد اینجور نیست که، این لیست باهله نمی‌خواهد بگوید شرعاً به اهلش نبوده که خب شما بگویید که ممکن است این که به اهلش نبوده لولا الشرط به اهلش نبوده با شرط ممکن است به اهلش بشود. این ناظر به آن نکتۀ عقلایی قضیه است که نکتۀ عقلایی قضیه این هست که زن، این نکته را عرض بکنم بحث این که طلاق و مباشرت به عهدۀ مرد، یعنی در اختیار مرد هست این یک حکم شرعی است ولی این حکم شرعی هست که عقلاء بعد از صدور حکم شرعی ازش یک نوع به تناسبات حکم و موضوع دایره‌اش را می‌فهمند، یعنی تناسبات حکم و موضوع گاهی اوقات این درک را ایجاد می‌کند که این حق شرعی است یا حکم شرعی است؟ حق شرعی بودن و حکم شرعی بودن با درک عقلایی بعد از شرع است، بعضی چیزها، درک‌های عقلایی لو لا الشرع است، یعنی فرض کنید که ما ممکن است عقلا برای خودشان یک سری نکات عقلایی داشته باشند این نکات عقلایی، سیرۀ عقلایی را به دنبال بیاورد، بحث ما این نیست که سیرۀ عقلایی بالفعل وجود دارد، نه یک حکم شرعی که فرض کنید شارع مقدس مردها را برایشان جهاد واجب کرده باشد، برای زن جهاد واجب نکرده، عقلا می‌گویند خب مرد توان جسمی‌اش بالاتر هست، زن این توان جسمی را ندارد. مرد زمینۀ، یعنی حفظ عفت زن لازم هست که ممکن است در جهاد این حفظ عفت زن زیر سؤال برود. یعنی یک سری نکاتی هست که عقلا اینها را درک می‌کنند. ممکن است لولا حکم شرعی هم اصلاً یک همچین ادراکات چیزی نداشته باشد، ولی بعد از این که شارع مقدس یک حکمی را صادر کرد این حکم یک سری مناطاتی عقلاءً دارد که این مناطات در فهم نص که این که این نص از باب حکم است یا از باب حق است دخالت دارد، خلاصۀ کلام این هست که این که شارع مقدس طلاق را به دست مرد قرار داده است، مباشرت را به دست مرد قرار داده است این حکم شرعی است نه حق شرعی است. حق شرعی ملاکش این هست که آن چیزی است که به اسقاط ساقط بشود. و در جایی، اسقاط به شرط ساقط می‌شود. در جایی به اسقاط به شرط ثابت می‌شود که شرط بتواند آن مناط را تغییر بدهد و عقلاءً شرط اینجا مناط را تغییر نمی‌دهد. این محصّل عرض ما.

**شاگرد:** حق طلاق و حق طلاق

**استاد:** حق طلاق به معنای حق در مقابل حکم نیست. یعنی اصطلاح ما، ما یک اصطلاح حق و حکم در فقه داریم، این اصطلاح، اصطلاح عرفی نیست، ما حق را، یعنی اصطلاح عرفی عامی نیست که روایات براساس آن صادر شده باشد. جاهایی که یک کسی اختیار یک کاری را داشته باشد به این می‌گویند حق دارد، ولو اختیاری داشته باشد که نتواند آن اختیار را اسقاط کند. حق را می‌گویند در شرع بتواند آن چیزی که اسقاطش کند، وابسته به اراده‌اش باشد، یعنی ارادۀ او. نه این حق به آن معنا نیست، همین که می‌تواند این کار را انجام بدهد، ببینید ما، حالا این را فردا من یک توضیحی در موردش می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان